

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال سوم، شماره ۸، بهار ۱۳۹۸
صفحات: ۲۱۲-۱۸۹
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۵/۲۸

بازخوانی تطبیقی جدال‌های روش‌شناختی و نتایج راهبردی آن برای علم و دانش سیاسی

مظفر حسنونند*

چکیده

جدال‌های روشی - تئوریک همواره از مهم‌ترین مباحث حوزه علم و معرفت‌شناسی محسوب می‌شوند؛ زیرا مرز علم و شبه علم را ترسیم می‌کنند. تلاش‌های کوهن، لاکاتوش و پوپر در راستای تحلیل معمای علم، تفکر و اندیشه بوده‌اند و همواره بر ساخت فضای علمی و فلسفی سیطره انداخته‌اند. نگارنده در این پژوهش از منظر تطبیقی به دنبال پاسخ به دو پرسش ترکیبی است: ۱- مهمترین مبانی روشی - تئوریک و وجوه تمایز در رویکرد پوپر، کوهن و لاکاتوش چیستند؟ ۲- ضمن تبیین نقدهای وارد بر دیدگاه‌های پوپر، کوهن و لاکاتوش، نتایج کاربردی هر یک بر حوزه علم و دانش سیاست کدامند؟ نتایج پژوهش بیانگر آنست که هر یک از منظومه‌های فکری - روشی در کنار کاستی‌ها، دارای نقاط قوت و کاربردی و تبیین‌گر هستند که می‌توانند در حل یا پاسخ به برخی از ابعاد مسائل روش‌شناسی دانش سیاسی و بحرانهای جامعه و سیاست مفید واقع شوند. همچنین، ایجاد فضا یا بسترسازی برای جدال و رقابت روشی - تئوری در دستیابی به برخی قاعده‌مندی‌های نسبی، علمی کردن و روشمند کردن دانش سیاسی، تاثیرگذار می‌باشد.

کلید واژه‌ها

رهیافت سیاسی، روش‌شناسی، پارادایم، پوپر، کوهن، لاکاتوش.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول)
mhasanvnad@shirazu.ac.ir

مقدمه

عموماً تئوری‌ها و پارادایم‌های هر دوره تجلی مقتضیات زمانی و مکانی و فضای اپیستمه^۱ و ساختار اندیشه سیاسی و اجتماعی هر یک از جوامع بوده است. شکل‌گیری برخی تحولات سیاسی و اجتماعی و تلاش‌های گنت^۲ باعث احیای علوم اجتماعی - نه فلسفه اصیل یا متافیزیک - در میانه قرن نوزدهم شد. قرن بیستم مهم‌ترین دوره در جدال‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناختی بود. حلقه‌ی وین^۳ با نوع خاصی از تجربه‌گرایی، اصل تحقیق‌پذیری را به عنوان ملاک معناداری علم و شبه علم قرار دادند. آنها گزاره‌های مرتبط با دین، فلسفه، ماورالطبیعه و اخلاق را تحقیق‌ناپذیر و بی‌معنا دانسته و فقط گزاره‌های علمی و منطقی - ریاضی را به ترتیب با معنا و تحلیلی محسوب کردند، و نتیجه‌ی آن تنزل جایگاه متافیزیک، فلسفه، الهیات، اخلاق، علوم انسانی و اجتماعی و حتی انسان بود.

پوپر با فاصله گرفتن نسبی از این حلقه، برای علم، معیار ابطال‌گرایی را طرح کرد و بسیاری از تابوهای علمی را در هم شکست. عدم ابطال برخی نظرات برجسته‌ای چون مارکسیسم^۴ و فرویدیسم^۵ باعث شد، لاکاتوش برنامه پژوهشی را در جهت کاستی‌های معرفت‌شناختی پوپر عرضه کند. در این بین، کوهن با موضعی نسبی، همچون کپرنیک^۶ ظاهر گشته و اجماع علمی دانشمندان در پاسخ به معماها را فصل الخطاب مناظره‌ها قرار داد. با این همه، بسیاری مسیر رفته را حرکت در مسیر مبادی پوزیتیویستی تعریف کرده و به انتقادات از نتایج اثبات‌گرایی پرداختند.

نمی‌توان به طور قاطع تلاش‌های هر یک را نادیده گرفت؛ چرا که تمام پاسخ‌ها حاصل بستر^۷ و شرایط برآمده بود و هر یک از منظر خویش تلاش داشته تا به امر واقع نزدیک‌تر شوند و ضمن پاسخ به معماها، پاره‌ای از مشکلات را حل کنند. با این اوصاف، نویسنده به دنبال پاسخ به این پرسش‌های اصلی است: مهمترین مبانی پارادایمی، جدال‌ها و نقاط اشتراک و افتراق،

^۱ - اپیستمه در تعبیر فوکویی همان الگوها و ساختارهای معرفتی اساسی و بنیادین می‌باشد که بر فضای ساخت‌های سیاسی و اجتماعی حاکم می‌شود.

^۲ - Comte

^۳ - Vienna Circle

^۴ - Marxism

^۵ - Freudianism

^۶ - Copernicus

^۷ - Context

کاستی‌ها و انتقادات در رویکرد پارادایمی پوپر، کوهن و لاکاتوش چیستند؟ در این راستا، جدال‌ها و کنکاش‌های روشی - تئوریک مذکور چه نتایجی برای علم و زیست‌واره سیاست برجای گذاشته است؟ نویسنده در این پژوهش، بدنبال ارائه تصویری منسجم از کشاکش آرا در فلسفه علم با توجه ویژه به سیاست، جهت بهره‌گیری دانش‌پژوهان مطالعات سیاسی می‌باشد. نویسنده بر این باور است که اولاً، یکی از نشانگان سطحی بودن برخی از مطالعات سیاسی در ایران، فقر مبادی روشی - اندیشه‌ای است و عموماً ملاحظات فلسفی و اندیشه‌ای در مطالعات سیاسی مورد اغفال قرار گرفته است. ثانیاً، هر یک از نظام‌های معرفت‌شناسی می‌توانند در حل یا پاسخ به برخی از ابعاد مسائل و بحرانهای سیاسی و اجتماعی جامعه مفید واقع شوند.

۱. مبانی مفهومی و روشی

۱-۱. کارل پوپر^۱

کارل پوپر (۱۹۰۳-۱۹۴۴) به بیان پیتر لسلت^۲، فیلسوف سرشناس انگلیسی «پرتأثیرترین فیلسوف معاصر است که به مسائل سیاسی پرداخته است». مهمترین پیشفرض‌های روش‌شناختی پوپر عبارتند از: ۱. اینکه یک نظریه جدید برای تایید باید محتوای بیشتری از نظریات پیشین خود داشته باشد. ۲. یک نظریه قابل قبول حداقل باید قادر به توضیح همه موفقیت‌های نظریات پیشین باشد. ۳. نظریه همواره باید مورد آزمایش قرار بگیرد. ۴. در صورت عدم ابطال، تئوری را باید رد کرد، نظریه‌ای که مورد ابطال قرار نگرفت در مرحله بعد مورد استفاده قرار نخواهد گرفت. ۵. نظریات نامتجانس مورد قبول نیستند. ۶. تایید نظریه امری موقتی، اما رد آن دائمی است. (Maxwell, 1972: 134-136).

ابطال‌پذیری، یعنی سازش نداشتن با همه‌ی پدیده‌های ممکن و معادل نقد‌پذیری است، سخنانی که ابطال‌ناپذیرند، نقد و ارزیابی آنها هم از طریق تجربه، امکان‌ناپذیر می‌شود و همین آنها را آسیب‌پذیر می‌کند. (سروش، ۱۳۵۷: ۱۴-۱۲). ابطال‌پذیری در تعیین مبنای تجربه‌نااتوان است. پوپر صریحاً بیان می‌دارد: «تجربه در علوم عینی، بر هیچ ستون پولادینی تکیه نکرده است، بلکه گویی کاخ تئوریهای علمی بر باتلاقی افراشته است و عمارتی است نهاده بر تیرکهای فرو رفته در باتلاق. بر هیچ کس معلوم نیست که ته این باتلاق کجاست. اگر امروز تیرکها بر روی

¹ - Carl Popper

² - Peter Laslet

زمینی که پایین تر از این که هست، نصب نمی‌کنیم، نه به دلیل آن است که به پایه‌ای محکم رسیده‌ایم، ما فقط هنگامی از فروبردن تیرکها دست می‌کشیم که اطمینان یابیم لایه‌ی زیرین آن قدر سخت هست که دست کم برای مدتی از عهده‌ی تحمل بنا برآید. (ابطحی، ۱۳۸۴: ۱۰-۸). پوپر بر این باور است که معیار ابطال‌پذیری، دستگاه‌های نظری علوم تجربی را با دقت کافی از دستگاه‌های نظری متافیزیکی متمایز می‌کند، بدون آنکه مدعی بی‌معنایی متافیزیک شود. (پوپر، ۱۳۷۵: ۴۷). از نظر پوپر علم کامل و تکامل‌ناپذیر وجود ندارد و برخلاف نظر رایج پوزیتیویست‌ها، رشد علم محصول نقد و تجدید نظر در آنهاست. بحث پوپر درباره روش علم و اهمیت انتقاد با نظریه او درباره سه جهان پیوند نزدیک دارد که عبارتند از: جهان اشیا و پدیده‌های عینی و مادی، جهان ذهنی و بین‌الذهانی و جهان محصولات عینی ذهن و عقل انسان یا معقولات. (بشیریه، ۱۳۸۸: ۶۱-۶۴).

۱-۲. ایمره لاکاتوش^۱

لاکاتوش (۱۹۲۲-۱۹۷۴) شاگرد منتقد پوپر بدنبال اصلاح مشکلات ابطال‌گرایی از طریق برنامه‌های پژوهشی بود.

لاکاتوش معتقد است هر علم فعالیت خود را در قالب «برنامه‌های پژوهشی» که چارچوب اندیشه نظم یافته و تعیین کننده جهت گیری‌ها و برنامه پژوهشی هستند، قرار می‌دهد. (دورتیه، ۱۳۸۲: ۳۷۶). قسمت اصلی برنامه پژوهشی^۲، هسته سخت^۳ است که به طور مستقیم در برابر تجربه قرار می‌گیرد. قسمت دوم، کمربند حفاظتی^۴ است که حد واسط بین تجربه و هسته سخت است. (صادقی، ۱۳۹۴: ۲۱۱). در چارچوب فلسفه لاکاتوش، روش‌شناسی علمی باید از دو منظر مورد کاوش قرار گیرد. یکی، مربوط به فعالیت‌ها در درون یک برنامه پژوهشی منفرد و دیگری، مقایسه توانایی‌های برنامه‌های پژوهشی رقیب. (چالمرز: ۱۳۸۱: ۹۴-۱۰۶). برنامه پژوهشی، ساختاری برای پژوهش‌های بعدی به طریق ایجابی و سلبی رهنمون‌هایی فراهم می‌سازد. راهنمونی سلبی برنامه با این قاعده اصلی همراه است که مفروضات اساسی یا استخوان‌بندی برنامه پژوهشی، نباید ترک یا جرح و تعدیل شوند. مفروضات اصلی با یک کمربند محافظ - دربردارنده فرضیه‌های معین، شرایط اولیه و غیره - از ابطال مصون نگاه

^۱ - Imre Lakatos

^۲ - Research Program

^۳ - Hard Core

^۴ - Protective Belt

داشته می‌شود و چنانچه کمر بند حفاظتی مورد اصلاح و تغییر قرار بگیرد، باید از طریق آزمون مستقل باشد.

۳-۱. توماس کوهن^۱

کوهن نخستین کسی بود که اصطلاح پارادایم^۲ را برای بررسی تحولات علمی به کار برد و ساختار اجتماعی را مبنایی برای عملکرد هر پارادایم علمی معرفی کرد، و به تفکر اثباتی انباشتگی دانش خاتمه‌ای نسبی داد.

پیدایش تئوری پردازی کوهن در رویکرد تاریخی وی نهفته است. (Kuukkanen, 2006) گرچه وی تعریف دقیقی از پارادایم ارائه نمی‌دهد، به نظر می‌رسد پارادایم به یک سیستم نظری یا دیدگاهی اشاره داشته باشد که مشتمل بر: (۱) نشان دادن مسایل یا معضلات مهم قابل پژوهش. (۲) اصول کلی توضیح دهنده یا پاسخ دهنده به این مسایل. (۳) «نمونه‌های عرفی و تعمیمی»^۳ و مدل‌هایی^۴ برای مفهوم پردازی^۵ و حل معضلات علمی. (۴) معیارهایی برای تعیین اینکه داده‌ها، روش‌ها و ابزارهای مناسب کدامند، و (۵) یک ارزش‌شناسی^۶ (یا راهبردهای ارزشی) و معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی که پایه و زیر بنای کلیه موارد فوق را تشکیل می‌دهد. (افریت، ۱۳۸۵: ۱۸-۱۹). کوهن در مقام تعریف پارادایم به دو ویژگی اساسی اشاره کرده است: نخست، جنبه مفهومی و معرفتی آن (بعد نظری) و دوم، از دستوری و خصوصیت جهت دهنده آن (بعد عملی). (حبیبی، ۱۳۸۷: ۲۱۵). کوهن، پارادایم را شبکه‌ای نیرومند از التزامات و تقیدات مفهومی، تئوریک، ابزاری و روش‌شناختی می‌داند. (لیتل، ۱۳۸۸: ۳۴۵). کوهن تلاش دارد مسائل فلسفه علم را با تمسک به علم تاریخ یا جامعه‌شناسی حل کند. (صادقی، ۱۳۹۴: ۳۵۲). در همین رابطه، بارقه‌های کل‌گرایی، تاریخ‌گرایی و توجه به اصالت اجتماع تحت تأثیر آموزه‌های مارکسیستی. (Cohen, 2000: 259)، کوهن را به سمت تدوین چارچوبی برای پیوند فلسفه علم با جامعه‌شناسی و تاریخ کشاند.

^۱ - Thomas Cohen

^۲ - Paradigm

^۳ - praxis oriented exemplars: این واژه به راه حل‌های واقعی مسایل که پژوهشگران از آغاز آموزش علمی خود اعم از آزمایشها، امتحانات یا در پایان هر فصل از متون علمی با آن مواجه می‌شوند، اشاره دارد. (افریت، ۱۳۸۵: ۱۸).

^۴ - Models

^۵ - Conceptualizing

^۶ - Axiology

کوهن با بهره‌گیری از مفهوم مارکسیستی انقلاب سعی کرد تا به نحوی معیارهای پارادایم و نحوه ظهور و افول آن را بررسی کند. وی معتقد است که پارادایم‌ها در پاسخ به معماها باید مورد اجماع اندیشمندان قرار بگیرند. کوهن متمایل به نظریه نسبی حقیقت است، لذا هر گزاره به معنای واقعی کلمه نمی‌تواند درست باشد. با این حال این موضوع با یک مشکل جدی مواجه است؛ چرا که تقریباً درستی و نادرستی تمام گزاره‌های علمی در علم مورد قضاوت قرار می‌گیرند. (Kuukkanen, 2006:195).

۲. یافته‌ها و نتایج

۲-۱. مقایسه تطبیقی از منظر چارچوبهای درون و برون منطقی اندیشه

منظور از منطق درونی اندیشه، سازگاری و انسجام منطقی در درون اجزای اندیشه «اصول، عناصر، پیش فرض‌ها، فرضیه‌ها، مبادی، مسایل و نتایج» است به گونه‌ای که این اجزا با هم سازگاری همگرایی داشته و اندیشه را به مثابه یک کل منسجم بسازند و تعارضی میان آنها دیده نشود. همچنین منظور، سازگاری و انطباق اندیشه با رویدادها، پدیده‌ها، حوادث و به طور کلی مقتضیات تاریخی «زمانی و مکانی» است. (جمشیدی، ۱۳۸۵: ۳۲۳-۳۲۲).

۲-۱-۱. جدال روشی پوپر و لاکاتوش

لاکاتوش در پرتو ابطال‌گرایی پوپر به نقد مارکس و هگل پرداخته (اشاره به دیدگاه هگل در مورد پدیدار شدن روح کلی در طول تاریخ جهان) و معتقد است که اولاً، منطق هگل توسط فریبکاری عقل به راحتی می‌تواند برای هر چیزی که در تاریخ اتفاق افتد توجیه بیاورد. ثانیاً، خطرات ناشی از رویکرد دیالکتیکی که در نگرش استبدادی و سنگدلانه هگل برای اولین بار ظهور کرد و توسط مارکس تئوریزه شد. در مقابل فلسفه انتقادی پوپر نشان می‌دهد که این روند هرگز به پایان نخواهد رسید و سنتز امروز ما هدایتگر تزدادای ماست. (Motterlini, 2002: 2 - 13). لاکاتوش در نقد پوپر معتقد است که علم فقط آزمون و خطا، یا سلسله‌ای از حدسها و ابطالها نیست و پاسخ وی به اینکه «آیا معیار ابطال‌پذیری که پوپر پیشنهاد می‌کند راه حل مساله تمایز علم از شبه علم است؟ خیر است؛ زیرا معیاری که پوپر پیشنهاد می‌کند، سرسختی بی‌نظیر نظریه‌های علمی را نادیده می‌گیرد. دانشمندان صرفاً به این دلیل که واقعیتها نظریه‌ای را نفی می‌کند، دست از آن نمی‌شویند. (لاکاتوش، ۱۳۷۵: ۱۰۹). از دیدگاه استاکمن، پوپر با ارائه قاعده ابطال‌پذیری به ورطه توجیه اثبات‌گرایی افتاده است، زیرا به جای

تلقى این قاعده به عنوان یک موضوع مورد توافق، آن را به مثابه توصیفی صحیح از روش علمی در نظر می‌گیرد. در آثار اولیه پوپر، چیزی از قراردادگرایی روش‌شناختی موجود مشاهده نمی‌شود و این دقیقاً بازگشتی دوباره به آن چیزی است که او در گذشته صراحتاً به عنوان اثبات-گرایی نقد می‌کرد. (بلیکی، ۱۳۹۱: ۲۰۷-۲۰۸). در همین رابطه، جان کریگ^۱ در علم، انقلاب و ناپوستگی^۲ بر این گمان است که روش‌شناسی ابطال پوپر - که بعید است فتیله‌ی انقلاب علمی را روشن کند - نسبت به برنامه‌های پژوهشی تازه محافظه‌کارانه‌تر است. (قضائی، ۱۳۹۴: ۱۲۸).

۲-۱-۲. کشاکش پوپر و کوهن

به طور کلی در قیاس پوپر و کوهن، منطق درونی پوپر مستدل‌تر است، اما در رویارویی با عینیات و واقعیات دچار گسست و شکاف می‌شود و نمی‌تواند سیطره‌ی منطق درونی خود را در دنیای بیرون به نمایش بگذارد.

هر چند پوپر در به چالش کشاندن اصحاب اثبات‌گرایی موفق بوده است^۳، ولی یافته‌های کوهن بیش از وی به حقایق و امور واقع نزدیک‌تر است و توانست هدایت‌گر جریان‌ها و جنبش‌های رادیکال ضداثباتی باشد.

پوپر با طرح روش «قیاسی - فرض» یا همان حدس‌های عالمانه، جایگاه مرکزی «مشاهده» اثباتی را متزلزل نمود و ابطال‌گرایی را جایگزین اصل مقدس وینی‌ها؛ یعنی «تاییدپذیری» کرد. (حسنوند، اسفندیاری، ۱۳۹۷: ۹). پوپر به درستی معیار تمییز علم و غیر آن را مورد نقد قرار داده و با مقابله با روش استقرایی به عنوان منطق اکتشاف علمی، طرح رد علم تجربی به عنوان دستگاهی از گزاره‌های یقینی و ثابت و عدم نگاه ابزاری به آن (پوپر، ۱۳۹۱: ۳۹-۴۳ و

^۱ - John Karge

^۲ - Science, Revolution and Discontinuity

^۳ - فراتر از پوپر، اندیشمندی که توانست با نگاه منحصربفرد به انسان، فلسفه و سیاست، به شکل خاص‌گونه‌ای مبادی اندیشه پوزیتیویسم را به نقد بکشد و میراث او تقریباً به تمام جوامع کشیده شد، هایدگر بود، به گونه‌ای که بین نسل‌های متأخر اندیشه و سیاست، جدال هایدگری‌ها و پوپری‌ها شکل گرفت.

هایدگر در تبیین ساختار انسان تمام تاریخ متافیزیک غرب را مور انتقاد قرار داده و با ارائه مدل هرمنوتیکی از انسان در وجود و زمان، تفسیر مبتنی بر تمایز انسان به عنوان سوژه از عالم به عنوان ابژه را نپذیرفت. وی در مورد سیاست بر این باور است که سیاست به معنایی که در فلسفه‌ی مدرن مطرح شده، در پرتو درک مدرن و متافیزیکی از حقیقت شکل گرفته است. سیاست از منش آشکارگی هستی دور مانده و در غیاب هستی و فراموشی آن و رها شدن پرسشگری از هستی، به فن و حرفه تبدیل شده است. (سیاه‌پوش، شیرودی، ۱۳۹۸: ۲۰۸، ۲۲۰).

۳۴۱-۳۴۵) به پوزیتیویست‌ها آموخت که از اشتباهاتشان درس بگیرند؛ چرا که علم با آزمون و خطا به جلو می‌رود. در واقع، پوپر چون لوتر^۱ می‌ماند، اما در زمینه روش‌شناسی علم. علیرغم آنکه کوهن قصد نداشت پارادایم را براساس نسبی‌گرایی بیان کند و بدنبال پایان دادن به جدالهای انتقادیون و حلقه وین بود، اما نتایجی که نهایتاً بر جای ماند، حرکت در مسیر آرمان‌شهری بود که پوپر از آن در هراس بود. نسبی‌گرایی کوهن باعث شده تا بنیانی‌ترین نقطه قوت مطالعاتش؛ یعنی فرایند انقلاب علمی، غیر استدلالی و غیرعقلانی تئوریزه شود. نحوه سیر انقلاب کوهن با آنکه با نمونه‌های متعدد قابل اثبات است، ولی نوع استدلال کوهن نشان می‌دهد که او بدنبال جایگزینی ساختارها و چارچوب‌های پویاتر است و وجود اجماع‌هاست (که ممکن است حتی غیرعقلانی و تحت تأثیر قدرت باشد) که تعیین‌بخش چارچوب‌ها برای دوره‌های مختلف می‌باشد.

مواضع پوپر و کوهن از منظر بیرونی بویژه در پیشرفت علم با هم ناسازگارند. نگاه پوپر به پیشرفت علم معطوف به هدف است و ساختار راستین طبیعت نزدیک شدن به این حقیقت واحد است، اما نگاه کوهن به پیشرفت، شاخه شاخه‌ای و چنگالی است و امکان پیشرفت علم را شاخه شاخه در زمان انقلاب‌های علمی می‌داند و چنین تصویری از پیشرفت انشعاب را مجاز می‌داند. (اشتگ مولر، ۱۳۷۵: ۱۶۷-۱۴۶). همچنین، [برخلاف کوهن]، پوپر معتقد است که انقلاب علمی هر قدر هم ریشه‌ای باشد، نمی‌تواند رابطه خود را با سنت قطع کند. (پوپر، ۱۳۸۴: ۸۳).

در روش تاریخی کوهن، اکتشاف و داده تجربی در تحقق پارادایم علمی و توسعه‌ی علم عادی نقشی قاطع ندارد و اکتشاف نه‌رویدادی فردی، بلکه میراثی جمعی است. (صادقی، ۱۳۹۳: ۲۵). برخلاف کوهن که معتقد به عدم وجود منطق اکتشافی است و رشد علم را غیراستقرایی و نامعقول دانسته، پوپر به معقول بودن و غیراستقرایی رشد علم اعتقاد دارد. (Lakatos, 1970: 178). در مقابل تصویر کوهن، پوپر را باید فردی عمیقاً محافظه‌کار که به شکل حرفه‌ای مدیون حمایت مدیر ارشد علمی آمریکا و ریاست دانشگاه هاروارد (۱۸۹۳-۱۹۷۸) دانست که در تلاش برای رسیدن به بمب اتم بوده، و با داشتن پیوندی عمیق با نخبگان، تقریباً مواضع بحث برانگیز و صریحی برای استقرار نظام سیاسی ایالات آمریکا داشته و مدافع پرشور گفتمان علمی تخصصی می‌باشد. (Fuller, 2006: 2).

¹ - Luther

۲-۱-۳. جدال عقل‌گرایی لاکاتوش و نسبی‌گرایی کوهن

کوهن و لاکاتوش در دو بُعد اشتراک دارند. نخست، تأکید بر اینکه تبیین فلسفی یا پارادایمی‌شان باید به معماهای زمان خویش پاسخ دهد و نسبت به پارادایمهای رقیب قدرت بیشتری دارد. دوم، تأکید مضمّر بر ثبات علی‌رغم، دو موضع متفاوت؛ یعنی نسبی‌گرایی و عقل‌گرایی.

هگل‌گرایی پنهان در نوشته‌های لاکاتوش وجود دارد و فلسفه وی آمیزه‌ای از عقلانیت تاریخی هگل است. فلسفه وی، مانند یک پازلی در درون یک معما در درون معمای دیگر است که به دنبال تصویری تاریخی و جایگزینی سنتی و با اطمینان از برداشتهای متفاوت از اثبات تغییر در طول زمان است. (Kadvany, 2001). فایرلند می‌گوید: «لاکاتوش اصول بیش از حد خشک عقلانیت را منبع بعضی تفسیرهای ضد عقل‌گرایی تلقی می‌کند و بر پذیرش شاخص‌های بسیار آزاد جدید اصرار دارد... «جنبه‌ی بزرگ برای علم بزرگ» لاکاتوش، او را وادار می‌کند تا در محدوده علم جدید «دو قرن اخیر» دنبال شاخص‌ها بگردد». (فایرلند، ۱۳۷۵: ۲۶۲).

تفاوت‌های لاکاتوش و کوهن عمدتاً در تأکید کوهن بر عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی در مقابل تأکید لاکاتوش بر فلسفه تاریخ علم است. کوهن در آغاز علاقمند به این سوال بود که مفاهیم و ایده‌ها چگونه در بستر تاریخی خود را تغییر می‌دهند، اگر چه وی تئوری خود را در این مسیر گسترش نداد، اما نشان داد که این مشکل در فلسفه تاریخ قرار دارد. کوهن در نهایت معتقد است که دانشمندان نمی‌توانند به حقیقت مطلق تاریخ دسترسی داشته باشند و نمی‌توانند از تاریخ فراتر روند و حقیقت یک باور دلیلی برای انتخاب تئوری نیست و به جای حقیقت ما می‌توانیم بر توجیهات تکیه کنیم و هدف اصلی علم حل مساله است. (Kuukkanen, 2006: V). منظور آن که فهم از حقیقت، معطوف به ارتباط با بسترها و ظرف زمانی و مکانی تاریخی است نه فراتاریخی و کلان‌نگری. کوهن‌یان^۱ خود بر توجه کمتر بر تاریخ علم به نسبت جامعه‌شناسی و فلسفه علم اذعان دارند. برخی نیز معتقدند که تلاش‌های کوهن خارج از فلسفه قرار داشته، اما این توان را به ما داده تا با کوهن از فلسفه علم فراتر رویم (Bird,

¹ - Kuhnians

(11: 2004) و کوهن توانسته است فراتر از فلسفه علم (با نگاهی برون‌گرایانه‌تر) به مسائل بپردازد.

لاکاتوش برداشت کوهن دربارهٔ این ایده را پذیرفت: که ما نمی‌توانیم گزاره‌های فرضیه‌ای را جهت تعیین کردن این که آیا گزاره به حقیقت نزدیک است را در بوتهٔ آزمون تجربی قرار دهیم. ولی *لاکاتوش* ادعاهای قوی کوهن دربارهٔ ناهمسنجش‌پذیری^۱ نظریه‌های علمی رقیب^۲ را رد کرد و به ایدهٔ ناممکن بودن مقایسهٔ مستقیم ادعاهای رقیب، پایبند بود. (جکسون، ۱۳۹۶: ۳۶). از منظری دیگر، *لاکاتوش* برای ارزیابی نظریات و برنامه‌های پژوهشی، نظریه معقولیت بی‌عیب و نقص را ارائه می‌دهد و برای ارزیابی روش‌شناسی‌ها، یک فرایند فراروش‌شناسی را ارائه می‌دهد. (ناجی، ۱۳۸۲: ۹۸). نسبی‌گرایی کوهن حاصل اجماع دانشمندان هر عصر در پاسخ به معماهاست. نسبی‌گرایی جالب‌ترین وجه مطالعات کوهن است؛ زیرا، پاسخی به صحیح یا خطا بودن پارادایم در هر دوره نمی‌دهد و همه پاسخ‌ها هر عصری را در یک فرایند بررسی می‌کند. به عنوان نمونه پارادایم حاکم بر دوره اپیکوری^۳ یا تمامیت‌خواهی کلیسا را نیز صحیح می‌داند و لذا جانبداری از اندیشه‌ها و علاقه‌های نوستالوژیک به دوره‌های باشکوه در ساخت اندیشه وی جایگاهی ندارند.

لاکاتوش ارایه تبیینی معقول‌گرایانه از علم را منظور داشته، اما موفق نشده است. (چالمرز، ۱۳۸۱: ۱۳۳). *لاکاتوش* به دنبال آن است تا برای یک نظریه علمی معیارهای کلی قرار دهد و معقولیت را با علم یکی کرد و راه نقد را باز گذاشت تا بدین نحو خود را از اتهام اثبات‌گرایی و واقع‌گرایی برهاند. *لاکاتوش* عدم معیار برای نقد نظریه از منظر کوهن را چیزی شبیه تغییر مذهب تعبیر می‌کند و روش‌شناسی برنامه‌های پژوهشی علمی را از هر نمونه دیگری برای نزدیک شدن به حقایق در جهان واقعی ما مناسب‌تر می‌داند.

فلسفه ریاضی *لاکاتوش* بیشتر روش‌شناسی است تا یک فلسفه ریاضی تمام‌عیار، زیرا در آن مسایل هستی‌شناختی ریاضی، ماهیت این اشیا و مسایلی از این دست، بسیار کمرنگ می‌باشند. (سیاوشی، ۱۳۸۹: ۵۹). از منظر *لاکاتوش*، تمییز علم و شبه علم باید در توافق با برنامه‌های پژوهشی علمی باشد و کار اساسی یافتن مصادیق و نمونه‌هایی در دنیای طبیعی و فیزیک

¹ - Incommensurability

² - Rival

³ - Epicurus

است. وی تلاش می‌کند تا با محافظه‌کاری مضمّن مانع از کنار گذاشتن پارادایم‌ها و تئوری‌ها شود، بدون آنکه مخاطب پی ببرد که قدرت در این میان نقش اول را دارد نه رهنمونی‌ها. منتقدان کوهن معتقدند که در رویکرد وی جایی برای واقع‌گرایی، عقلانیت و گفت‌وگوی انتقادی نمی‌ماند؛ چرا که در انقلاب‌های علمی جایی برای منطق مشترک و جهان مستقل از پارادایم وجود ندارد. نسبی‌گرایی کوهن با اینکه کثرت و مشروعیت ظاهری چارچوب‌ها را می‌پذیرد، اما این کثرت‌گرایی به بهای گزافی برابر با نفی امکان نقادی، گفت‌وگو و پیشرفت، بدست می‌آید. (صادقی، ۱۳۹۴: ۲۱۲ - ۲۱۳). رهنمونی‌ها، ابزاری برای سرکوب اندیشه‌های نوین و ساختارشکن هستند که از سوی قدرتها در شرایط پرمخاطره صادر می‌شوند. در وهله‌ی مقدماتی، تصور می‌شود که لاکاتوش دغدغه‌ای همچون ادموند برک^۱ یا اوکشات^۲ دارد، ولی نتایج پژوهش وی همانند استراتژیست‌هایی است که سنت را نه بخاطر محتوای سنتی و تاریخی آن، بلکه برای نقش آن در تثبیت قدرت حاکمان، ستایش می‌کنند. لذا نوعی راست-گرایی رادیکال، یکسان‌انگاری، مطلق‌گرایی و محافظه‌کاری در درون برنامه پژوهشی وجود دارد که در تقابل با تجدیدنظرطلبی و ساختارشکنی است.

فایربرد در این ارتباط معتقد است که «دوست و همکارش (لاکاتوش) فیلسوفی هگلی و یک «حرامزاده بزرگ»^۳ از پدری پوپری و مادری هگلی می‌باشد، اما مفهوم دیالکتیکی خود اکتشافی ریاضی، ایده بازسازی عقلانی و به طور کلی تاکید بر نقش نقد در پیشرفت دانش همگی از پربرترین کمک‌های لاکاتوش بوده که به طور مستقیم از تلفیق عجیب ایده هگلی و پوپری حاصل شده است. ماتیمو موترلینی استدلال می‌کند که در نهایت این تنش را نمی‌توان حل کرد، مانند ملوانی که بین دزدان دریایی، شیطان و دریای عمیق گرفتار شده است، لاکاتوش بین شیطان تاریخ هگل و دریای عمیق خطاناپذیری پوپر گرفتار شده است». (Mottelini, 2002: 2).

لاکاتوش باید به سوالاتی از این دست پاسخ دهد: آیا می‌توان با رهنمونی‌های سلبی و ایجابی، پارادایم پوزیتیویسم را دوره‌پسامدرن بازسازی کرد؟ در صورت پاسخ مثبت، جایگاه انگاره‌ها، ذهن، دیگری‌ها (غیر غربی) در تفکر اثبات‌گرایی چگونه خواهد بود؟ همچنین، با توجه

¹ - Edmund Burke

² - Okshat

³ - Big Bastard

به نقش قدرتهای بزرگ در پایداری و استمرار تئوری‌ها (مانند تئوری رئالیسم در مطالعات روابط بین‌الملل)، رهنمونی‌های پیشنهادی، ماهیتی سیاسی دارند یا علمی؟ آیا رهنمونی‌ها همان خواست قدرتها نیستند؟ اگر پاسخ منفی است، چرا نظریات غربی انتقادی و غیرغربی ناهمسو با نظم لیبرالی با وجود پاسخ‌دهی و پیش‌بینی‌پذیری بالا همچنان در حاشیه هستند؟ آیا گفتمان‌ها و نظام‌های اندیشه‌ای تجدیدنظرطلب در برنامه پژوهشی لاکاتوش جای دارند؟ بی‌شک، سوالاتی از این مقوله، این انتقاد فوکویی^۱ را متوجه نظریات فیلسوف مجار می‌کند که، تاریخ و در ذیل آن پارادایم‌ها و تئوری‌ها را فاتحان و قدرت‌ها تعریف می‌کنند و علم در جهت افزایش قدرت است نه تکثر آن.

۳. نتایج کاربردی جدال‌های روشی - تئوریک برای علم و زیست‌واره سیاست

مبانی فلسفی استاندارد در مورد ماهیت و توسعه علم برای نمایندگی واقعی تاریخ کافی نیست و زمانی که فیلسوفان علم به این نتیجه برسند که در توصیف تاریخ با اشتباه مواجه شده‌اند احساس کرده که در توضیح منطقی با مانع برخورد نموده‌اند، اما اگر چنین باشد شکست فلسفی می‌تواند یک راهنما برای بهبود تاریخ‌نگاری شود و این به منزله‌ی حالتی قابل توجه از تعامل سازنده بین تاریخ و فلسفه علم است. (Chang, 2010: 47).

نگارنده معتقد است که تقریباً همه نظریات امروز وامدار دیدگاه‌های روشی سه‌گانه مطرح هستند. با وجود برخی تفاوت‌ها، آنها دارای وجوه مشترکی (به مثابه رودخانه‌ای بهم پیوسته) هستند و این موضوع می‌تواند بستری برای «همدلی» و «پذیرش» در مساله علم و دانش سیاسی باشد. در این راستا، برخی از وجوه تمایز نظریات پوپر، لاکاتوش و کوهن در سطح روش‌شناسی را در جدول شماره ۱ به شکل تطبیقی آمده است:

جدول شماره ۱: وجوه تمایز نظریات پوپر، لاکاتوش و کوهن در سطح روش‌شناسی

دیدگاه	ماهیت	میزان جانبداری	ارتباط با امر واقع	میزان تأثیرگذاری	مدافعان
پوپر	انتقادی	معتدل	شدید	متوسط	عمده نظریات پارادایم‌آلبانی و فرانسوی
لاکاتوش	مطلق‌گرا	محافظه‌کار	بینابین	متوسط	عمده نظریات پارادایم‌آلبانی‌گرا و مسقط
کوهن	نسبی‌گرا	آوارشیست	نسبی	شدید	برخی پارادایم‌های کلاسیک، نظریات انتقادی، فمینیستی، مدرن و پست مدرن.

منبع: یافته‌های نگارنده

^۱ - Foucault

بین معرفت‌شناسی اغلب محققان فلسفه علم و مطالعات سیاسی (به ویژه کسانی که دغدغه‌های معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه دارند) با آرا و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی‌شان ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. هر چند ممکن است که بین آنها تناقضات و شکاف‌هایی باشد (مانند پوپر^۱)، ولی عمدتاً نتایج تلاش‌ها در زمینه فلسفه علم بر سپهر سیاست و اجتماع دارای تأثیر مستقیم است.

تضارب پارادایمی دارای فایده‌مندی است و هر پارادایم در کنار کاستی‌ها دارای توانمندی‌هایی است که می‌تواند راهگشای معرکه جهان‌بینی‌ها در دنیای تفاوت‌ها باشد و نهایتاً به تسهیل ارتقاء منزلت جامعه مدنی بینجامد، همانطور که گوردن وایت بیان می‌دارد: «جامعه مدنی، حوزه آزادی و استقلال در برابر سرکوب، حوزه کثرت‌گرایی در مقابل یک دستی است» (White, 2004: 12). نحوه کاربست منظومه‌های فکری در زمینه سیاست و جامعه مدنی بسیار اساسی است تا در پرتو آن بتوان عرصه انتقاد و نقدپذیری و این همان اصل خطاپذیری پوپری، اصلاح‌محوری لاکاتوش و گذار به پارادایم جدید کوهن است.

در جدول ذیل نمونه و مشخصه‌های جوامع و سیاست منتج از نظریات هر سه اندیشمند آمده است:

جدول شماره ۲: جامعه و سیاست حاصل از معرفت‌شناسی‌های فلسفه علم

اندیشمند	کانون معرفت‌شناسی	جامعه و سیاست
لاکاتوش	برنامه پژوهشی	لیبرال، مبنای اصلاح‌گرایانه و محافظه‌کارستی، حامی گروه‌ها و جریان‌های موجود، گرایش به آریستوکراسی و ضدیت پنهان با انقلاب و تحول گسترده، بی‌توجهی ضمنی به اقلیت‌ها.
پوپر	ابطال‌گرایی	لیبرال، اصلاح‌گرایانه، ضد جامعه و سیاست سوسیالیستی، حمایت همسان از همه اقلیت‌ها، جریان‌ها و گروه‌ها، گرایش به ایجاد تغییرات و تحولات تدریجی و مهندسی و گام به گام.
کوهن	پارادایم	جوامع کثرت‌گرا و دموکراتیک، حمایت از جریان‌ها و مقتضیات نوین، گرایش از اصلاح به انقلاب و تلاش برای تغییر نسل رهبران و گردش نخبگان، عدم جانبداری از هر تفکر و جریانی، اهمیت نقش نخبگان و رهبران انقلابی در گذارهای سیاسی.

منبع: یافته‌های نگارنده

^۱ - ارنست گلنر بر آن است که میان فلسفه علم و نظریه اجتماعی پوپر هم توازن و وحدت و هم عدم تقارن و تنش وجود دارد. (حسنوند، اسفندیاری، ۱۳۹۷: ۹). همچنین، هر چند پوپر در جامعه باز و دشمنان آن و برخی گفت‌وگوها خود را بیش از هر چیز حامی جامعه تکثرگرا و پلورالیسم به عنوان دستوراد غرب معرفی می‌کند (ر. ک به: پوپر، ۱۳۹۳: ۱۳۴)، ولی روش‌شناسی وی در خلاف آن است.

۳-۱. پوپر؛ فرصت به خطاها و انتقادهای روشی - اندیشه‌ای

ماکسول^۱ در اعتراض به روش علمی پوپر استدلال می‌کند که انتقاداتی که از پوپر توسط کوهن، فایرابند و لاکاتوش گسترش یافته چندان هم مخرب نیستند و انتقاد جدی‌تری به پوپر این است که بدون هیچ دلیلی معتقد است که قواعد روش‌شناختی وی بهتر از هر مجموعه دیگری اهداف علمی را تحقق می‌بخشد. (Maxwell, 1972). با این وجود پوپر معتقد است که هرگونه تلاش برای رسیدن به حقیقت کل‌گرایی هگلی - افلاطونی و توتالیتراریسم روشی و سیاسی است. در قیاس با کوهن باید گفت، نظریات معرفت‌شناسانه پوپر، اولاً، جامعیت ساختار انقلاب‌های علمی کوهن را ندارد. ثانیاً، با برخی شواهد تاریخی ناسازگاری دارد و نهایتاً، بین معرفت‌شناسی روشی و دیدگاه‌های سیاسی پوپر تناقضات جدی وجود دارد، بدان معنا که در سطح روشی انقلاب عمل می‌کند، ولی در سطح سیاسی در میانه اصلاح و محافظه‌گرایی قرار داشته و طرفدار سیاست‌های تدریجی و مهندسی است.^۲

پوپر با طرح «موارد بیرون از علم» و «پندار رهایی از ارزش‌ها همچون یک ارزش» به تمایز دانش‌ها نرسید، بل راهی یافت برای جامع‌نگریستن و ادراک نسبت درونی علوم. (احمدی، ۱۳۹۱: ۱۶۳). با این وجود، فلسفه پوپر در تقابل با کوهن، طرفدار محافظه‌کاری، اقتدارگرایی پوزیتیویسم منسوخ که به دنبال حمایت ایدئولوژیک و غیر انتقادی برای استقرار علمی می‌باشد. (Fuller, 2006: 1). اگر چه این گفته، در قیاس پوپر با کوهن تاحدی صحیح می‌باشد، اما در بحث نتایج و میراث، آنچه پوپر برای ما بر جای گذاشت دارای شش بُعد اساسی می‌باشد که در جدول شماره ۳ آمده است:

^۱ - Maxwell

^۲ - پوپر در پاسخ به این انتقاد که وی خواهان انقلاب در علم و اندیشه است نه کارهای سیاسی، می‌گوید: «در قلمروی اجتماعی ما به اندیشه‌ها و نظریه‌هایی نیاز داریم. ما نظریه‌هایی برای برچیدن ناخوشی‌های اجتماعی می‌پردازیم، می‌کوشیم تا به عواقب آن بیندیشیم و سپس نظریه‌ها را به شیوه‌ای درخور، به داور می‌کشیم». (مارکوزه، پوپر، ۱۳۸۰: ۷۱).

جدول شماره ۳: شش بُعد اساسی نتایج و میراث پوپر

۱	- رد ادعاهای مبنایی تفکر اثباتی (به ویژه حلقه وین) مانند مشاهده‌پذیری
۲	- توجه به مولفه خطا و لغزش در شناخت حقیقت - انتقاد گسترده به تفاسیر نادرست روش‌های علمی در پرتو ابطال‌پذیری. (Gaver, 2012: 939).
۳	- رهایی فلسفه علم از کوتاه‌بینی تنگ‌نظرانه ساختار درونی نظریه‌ها. - با اعمال روش عقل‌گرایی انتقادی، بنیادگرایی هیچ مجال وجود پیدا نمی‌کند و هیچ تصدیق غیرانتقادی بدون چون و چرای سنتی جزئی مقبول نمی‌افتد. (قضانی، ۱۳۹۴: ۱۵۴، ۱۸۰).
۴	- نوآوری، ابتکار و خلق مسائل جدید، پوپر بیان می‌دارد که: « دستاورد من در این زمینه در فرمول-بندی طرحی نو از یک مسئله و مشکل دربرینه سیاست است. فلسفه سیاسی متعارف مسئله اصلی و اساسی سیاست را در قالب این پرسش بیان می‌کرد که: چه کسی باید حکومت کند؟. من پرسش دیگری به جای آن قرار دادم (اما هیچ‌کس متوجه آن نشد). پرسش جدید این است: چگونه می‌توان حکومت را، تاحدودی، آن چنان تحت فشار قرار داد که کارهای خیلی زشت و وخیم انجام ندهد؟ ». (پوپر، ۱۳۹۳: ۱۶).
۵	- خود را فیلسوف دانستن و عدم مخالفت با مطلق فلسفه و لحن پیامبرانه درباره فلسفه و علم و رفتار نسبت به این دو. - امیدواری به آینده و اعتقاد به فرض آزاد بودن علم و نیروی نقد از تاریخ و چارچوب فکری و تاریخی (داوری اردکانی، ۱۳۸۶: ۳۵۰-۳۵۱).
۶	- نقش آفرینی در رهایی از زندان و اعتیاد به نظریه‌ای خاص.

همانطور که پوپر بیان می‌دارد، روش علم، روش حذف و خطاهاست نه استقرا و قطعیت؛ با پذیرش اصل خطاپذیری همه‌گنشگران می‌آموزند که عقلانیت همواره کلی و مطلق نیست و می‌توان بر سر اصول و قواعد اساسی به توافقی‌هایی برای بازی مشترک (به جای حذف) دست یافت و باور به وجود یک راه و نظر، نتیجه‌ای جزء توتالیتر شدن و تقویت فضای «تک‌ساحتی» در برنخواهد داشت.

۳-۲. کوهن؛ حقایق متکثر و انفصال از جزمیت روشی - اندیشه‌ای

هر چند تأثیرات کوهن به درستی میراث وی در قرن حاضر معلوم نشده است. (Bird, 2004)، ولی کوهن با طرح پارادایم در واقع، قهرمان پژوهشگران جوان برای نقد جامعه‌شناسی علمی سنتی در قبال جامعه‌شناسی تفسیری باز، رادیکال و دموکراتیک محسوب می‌شود. (Fuller, 2006 : 1). پارادایم‌ها در درون خود قواعد فرصت‌زا هستند و تغییر پارادایم-ها فرصت‌ها را به وجود می‌آورد (دیده‌ور، ۱۳۸۲: ۴۷). جهان‌بینی کوهن، چارچوبی فراگیر برای سازماندهی رویکرد ما به جهان فراهم می‌آورد. پارادایم را می‌توان برای ترسیم کردن شرایط شناختی ساده و نشان دادن جهان طبیعی و بهتر کردن آن به کار برد و همانطور که گوبا و

لینکن^۱ (۱۹۹۶) نشان دادند، پارادایم تحقیق باعث زیر سوال رفتن دیدگاه اساسی واقع‌گرایی و پوزیتیویست در مورد جهان طبیعی شد. عمده تأثیر کوهن در به کارگیری روش‌های کمی، کیفی و ترکیبی از هستی‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌های گوناگون در روش‌شناسی است. (Aliyu, et al, 2014: 79 – 87).

یافته‌های کوهن بیش از سایرین به داشتن پارادایم در علم سیاست کمک کرده است. (پزشگی، ۱۳۹۳). در همین راستا، *هالت* و *ریچاردسون*^۲ در بررسی رقابت‌های پارادایمی در علوم سیاسی، با نقد نظریاتی مانند تحلیل کارکردی و سیستمی معتقدند که می‌توان با در نظر گرفتن تفاوت‌ها و تمایزها به پارادایمی با مولفه‌های چندبعدی و چندوجهی براساس تکثرهای فرهنگی دست یافت. (Holt & Richardson, 1971). کوهن توانست با شکستن برخی اسطوره‌ها و جزمیات علمی، سیاست را از چنبره محدودیت‌نگری‌های اثبات‌گرایانه بیرون آورد. وی با رد نظریه «پیشرفت تدریجی علم»، الگوی تجربی علم؛ یعنی ملاک‌گزینش مشاهده و آزمون و فرایند‌سازی یا عدم آن در در تطابق با واقعیت را کنار نهاد. بنابراین، حرکت از یک نظریه به نظریه دیگر موید پیشرفت یا پسرفت نخواهد بود. از طرفی، طرح ناهمسنجی^۳ به معنای غیر قابل مقایسه بودن پارادایم‌ها، راه را برای انتخاب از میان شیوه‌های مختلف زندگی باز نمود. (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۴۰ – ۴۶).

کوهن همچنین معتقد بود که، نخست، در شرایط عادی، پذیرش شکست در برابر حل معماها و مشکلات، ناشی از نحوه استفاده دانشمندان از تئوری‌هاست، نه مشکلات مربوط به تئوری‌ها. دوم، این ایده که نظریه‌های علمی بر مبنای رد و تضاد شواهد تاریخی‌اند، نادرست است. (Gaver, 2012: 939). *شلدون ولین*^۴ با عنایت به یافته‌های کوهن با حفظ کارکرد حل معما، پذیرش عمومی جامعه علمی را حذف کرد و در این صورت‌بندی هر «نوآوری اساسی» را یک پارادایم محسوب کرد و اصطلاحات سرآمد پارادایم^۵ مانند *ماکیاول*، پارادایم-سازان^۶ مانند *آکویناس*^۱ و کاروزان پارادایم^۲ را در ساحت اندیشه سیاسی مطرح کرد. (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۵۲ – ۵۴).

1 - Guba & Lincoln

2 - Holt & Richardson

3 - Incommensurability

4 - Sheldon Wolin

5 - Master Paradigm

6 - Paradigm - Creators

برخی از مهم‌ترین نتایج کوهن را می‌توان در دو سطح تئوری - روشی و خاص سیاست و اجتماع اینگونه نشان داد:

نمودار شماره ۱: میراث و نتایج دوگانه کوهن



منبع: یافته‌های نگارنده

[کوهن معتقد است] پارادایم‌های هر دوره مولفه‌های خاص خود را دارند. (Cuilenburg & McQuai, 2003). این موضوع ضمن اشاره به پذیرش تکثرگرایی قدرت، خود از دیگر نشانگان اشتراک پوپر و کوهن در نگاه به سیاست و اجتماع است و این دو را در مقابل لاکاتوش قرار می‌دهد.

طرح انقلابی پارادایم کوهن نتایج گسترده‌تری بر فلسفه علم و سپهر سیاسی و اجتماعی گذاشته و سنگر بزرگی برای نظریات و جنبش‌ها و گروه‌های نوین پس از دهه ۱۹۸۰ به بعد بود. با این وجود، دیدگاه کوهن اولاً، همانند پوپر گرفتار نوعی پارادوکس شده که منجر به گرایش وی به سمت به فضاهای فکری متباین می‌شود. ثانیاً، علیرغم برخی کارکردهای مثبت

¹ - Aquinas

² - Paradigm - Workers

نسبی‌گرایی کوهن به ویژه برای کنشگران نوظهور، وی در این راه گرفتار افراط شده و مانع از تعمیم نظری برای برخی نمونه‌هایی شده است که در سطح هستی‌شناسی مطلق‌گرا هستند.

۳-۳. لاکاتوش؛ عقلانیت اصلاحی در سنت روشی و اندیشه‌ای

در سطح روش‌شناختی، یافته‌های لاکاتوش این دستاورد اصلی را برای سیاست به همراه داشت که نوعی وفاق را در نگاه به نظریات سنتی و هنجاری سامان داده و به نحوی در جدال سنت و مدرنیته مثمر ثمر می‌باشد. مدافعان مدرنیته بر این اساس به خوبی در خواهند یافت که لزوماً نمی‌توان یک اندیشه یا روش را به کل کنار نهاد، بلکه با اصلاحات در موازین و متغیرها می‌توان از آن برای پاره‌ای مسائل اساسی بهره گرفت. در بُعد دیگر، روش‌شناختی لاکاتوش ارتباط تنگاتنگی با میراث محافظه‌کاری و اصول‌گرایی دارد، بدان معنا که لزوماً وجوه منطقی و عقلانی شرط پذیرش همیشگی تئوری‌ها نیستند و محفظه‌های سخت، بسان حامیانشان به سختی قابل کنار زدن هستند.

برنامه پژوهشی لاکاتوش که برای رفع مشکلات نظری پوپر (مانند عدم ابطال‌پذیری نظریات فروید یا مارکس) مطرح شد، دارای دو نقطه قوت بود. نخست، برخلاف پوپر، نمی‌توان به سادگی برخی نظریات را به علت عدم ابطال‌پذیری کنار نهاد و لذا برخی سنت‌ها و اندیشه‌ها را با رهنمونی‌های سلبی و ایجابی می‌توان بازسازی و احیاء کرد. دوم، برخلاف کوهن بیان کرد که، در عالم واقع انقلاب پارادایمی از طریق ساده‌سازی خطی به وقوع نمی‌پیوندد و به صرف عدم پاسخ به معماهای نوین یا عدم اجماع دانشمندان، یک پارادایم از اپیستمه خارج نمی‌شود.

با این وجود، چند نقد اساسی به نظرات روش‌شناسانه لاکاتوش وجود دارد:

۱- نتایج گسترده‌ای در قیاس با کوهن و پوپر بر جای نگذاشت و یافته‌های وی بیش از هر نظریه‌ای به نفع اثبات‌گرایی بود تا پارادایم‌های انتقادی و پست مدرن.

۲- گرایش لاکاتوش به عدم حمایت از تحول و انقلاب پارادایمی در سطح معرفت‌شناسی باعث متهم شدن وی به محافظه‌کاری از سوی پارادایم‌ها و جنبش‌هایی نوینی شد که پس از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ شرایط و تحولات به نفع آنها رقم خورده بود.

۳- نتایج برنامه پژوهشی لاکاتوش برای کنشگران و پارادایم‌های موجود متفاوت و عموماً تبعیض‌گرا است؛ چرا که به رابطه دانش و قدرت در ماهیت برنامه پژوهشی توجهی نکرده بود. اهمیت این موضوع در آنجا است که، تاریخ نظریات و پارادایم‌ها به ویژه در قرون حاضر نشان می‌دهد که رهنمونی‌ها برای بازسازی نظریات عموماً با قدرت بازیگران در پیوند بوده؛

یعنی همان رابطه قدرت و دانش فوکویی. این همان نکته‌ای است که برخی از منتقدان این روند در باب غیرعلمی بودن برخی رهنمونی‌ها ایراد کرده‌اند، چنانچه در زمینه مطالعات روابط بین‌الملل، الکساندر ونت^۱ در نقد واقع‌گرایی والتز^۲ به استفاده بیش از حد رهنمونی‌های سلبی و ایجابی متهم می‌کند.

تلاشهای لاکاتوش در عرصه اجتماع و سیاست امروز بسیار حائز اهمیت هستند. مهم‌ترین آنها عبارتند از: نخست، حفظ سنت، فرهنگ، مسائل ارزشی – هنجاری و اندیشه‌ای. شاید نتوان همواره برای برخی سنت‌ها و فرهنگ‌ها، دلایل عقلی منسجمی را طرح نمود، اما به تبع ادومند برک^۳ باید گفت که بسیاری از آنها دارای مکانیسمی بوده که همواره نباید با عقل محک شوند و باور به پذیرش آنان نزد گذشتگان خالی از نکته نیست. در سطح اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی باید به موضع لاکاتوش در مقابل پوپر توجه نمود و نباید به صرف عدم ابطال‌پذیری نظریاتی نظیر مارکس و افلاطون را به یکبار کنار گذاشت و باید به تاثیرات مثبت و سازنده آنها در شکل دهی جنبش‌های اجتماعی، حقوق اقلیت‌ها و تاثیرات بسیار مارکسیسم بر دموکراسی و عدالت توجه نمود. با عنایت با نگرش لاکاتوش باید گفت که اتوپییای مارکسیسم برخلاف نظر پوپر هرگز به زباله‌دان تاریخ نپیوست. مارکسیسم بیش از هر اندیشه‌ای منجر به آشنا کردن مردم به مفاهیم حزب، سازمان، قانون، ترمیم پاشنه‌های آشیل دموکراسی و غیره شد. در سایه این رهگذر بود که کسانی چون گیدنز^۴ در جست‌وجوی «راه سوم» بدنبال آشتی بین سوسیالیسم و لیبرالیسم برآمدند.

نتیجه‌گیری

نگارنده در این پژوهش مهمترین مبانی روش‌شناختی پوپر، کوهن و لاکاتوش را مورد کاوش قرار داده و با نقد و تبیین وجوه تمایز آنها در وجه تطبیقی، نتایج ناشی از هر یک جدال‌ها را در حوزه علم و سپهر سیاست و دانش سیاسی را ارزیابی کرده است. به طور کلی، مهم‌ترین یافته‌های پژوهش را می‌توان در گزاره‌های ذیل تشریح کرد:

¹ - Alexander Went

² - Waltz

³ - Edmund Burke

⁴ - Giddens

نخست، از منظر انسجام درونی، منطق روشی پوپر نسبت به لاکاتوش دارای صلابت و استحکام بیشتری است، ولی از منظر بیرونی منطق لاکاتوش بر پوپر برتری دارد. لاکاتوش حوزه تصمیم را به گزاره‌های کلی مربوط می‌داند، ولی پوپر با رعایت «ابطال‌گرایی» معتقد به پذیرش گزاره‌های جزئی است. لاکاتوش که تلفیقی معرفت‌شناسانه از هگل و پوپر بوده با نقد پوپری بر هگل و مارکس خود به مصاف مشکلات حاصل از ابطال‌گرایی رفته و معتقد است که برنامه‌های پژوهشی حتی اگر ابطال نگردند، کنار گذاشته نمی‌شوند.

دوم، در قیاس پوپر و کوهن، منطق درونی پوپر استدلالی‌تر و منطقی‌تر است، ولی در مواجهه با امر واقع، شکننده شده و گویی منطق نقد ناپذیر سیاسی بر روح روش‌شناختی (ابطال‌گرایی) وی سایه انداخته است. یافته‌های کوهن بیش از پوپر با واقعیات و مصادیق تاریخی منطبق است. پوپر توانست با رد اصل تجربه‌گرایی و طرح انتقادات جدی علیه مفروضات اندیشه اثباتی آنها را به شکل ماهرانه‌ای به چالش بکشد و کوهن نیز با نقد تمام جریانات، مسیر را برای تئوری‌های بدیل و تازه هموار کرد. دیگر آنکه، قیاس‌ناپذیری وجه دیگر تمایز اساسی بین آنهاست. هر چند کوهن بدنبال نسبی‌گرایی نبوده و خواستار جایگزینی چارچوب‌ها با نمونه پویاتر است، در سطح برونی اندیشه، اولاً، از نظر پوپر کوهن معیاری برای ارزیابی تئوری-ها بر جای نگذاشته و حتی کانونی‌ترین جلوه تئوری وی؛ یعنی انقلاب علمی، غیر استدلالی و غیرعقلانی است. ثانیاً، در مساله پیشرفت علم نیز هر دو در تقابل با هم قرار دارند.

سوم، در بُعد اشتراک و همسانی، اولاً، کوهن و لاکاتوش باید گفت، هر دو به نحوی میراث-دار اندیشه‌های چپ هستند، کوهن و لاکاتوش به ترتیب تحت آموزه غیرمستقیم مارکس و عقلانیت تاریخی هگل قرار دارند. این عامل منجر به برجستگی نقش عوامل کلی و جامعه-شناختی در اندیشه آنها شده است با این تفاوت که به میزان تأکید کوهن بر سطح روان-شناختی، جامعه‌شناختی و نقد فلسفه تاریخ، لاکاتوش بر فلسفه تاریخ علم توجه دارد ثانیاً، این دو ضمن داشتن دو موضع متفاوت مضمّر برای تأکید بر ثبات سیاسی، علمی و اجتماعی، بر این باورند که دستاوردهای نظری‌شان باید نسبت به نمونه‌های رقیب توانایی بیشتری دارد. ثالثاً، هر دو به این مساله توجه ندارد که چگونه قدرت در تسلط یک پارادایم و تقبیت رهنمونی‌های سلبی و ایجابی نقش دارد. در وجه تمایز نیز منظومه عقل لاکاتوش به مراتب خشک‌تر از کوهن است. نسبی‌گرایی کوهن با رد هرگونه اتوپیا، منجر به مهمل دانستن دسترسی به حقیقت مطلق

تاریخ شده است. در سطح روشی، لاکاتوش محافظه‌کارتر از کوهن است و اعتقاد دارد که علم بر سایر حوزه‌های معرفت برتری دارد، در حالی که کوهن بر معیاری تأکید ندارد.

چهارم، هر یک از مباحث مرتبط با فلسفه علم دارای نتایج متعدد ارزشمندی بویژه برای علم و دانش سیاسی هستند و نمی‌توان با نگاهی تک‌بعدی یکی را پذیرفت. در سطح سپهر معنایی اجتماع و سیاست باید گفت که، می‌توان از الگوی نظری کوهن و لاکاتوش در حل مسائل ثبات، ارزش‌ها، سنت، هنجارها و با بهره‌گیری از نظریات پوپر نیز در مساله «حذف و خطا» در سطح روش‌شناسی سیاسی و سیاست و حکومت بهره گرفت. در سطح علم، روش-شناختی (با تأکید بر سیاست)، کوهن بیش از هر کسی تاثیر مستقیمی بر روش‌شناسی‌های سیاسی و اجتماعی داشته است؛ چرا که علم الاجتماع را از تعاریف به معنای ساینس¹ وارهاوند و هیچ معیاری را برای علم پیشنهاد نداد. تلاش‌های لاکاتوش با توجه به نقش رهنمونی‌ها، عمدتاً در تقابل با ابطال‌گرایی بیانگر دفاع از نظریات سنتی و مسلط است.

¹ - Science

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ابطحی، سیدعبدالحمید (۱۳۸۴). عقلانیت معرفت از دیدگاه علم‌شناسی پوپر، تهران: نشر کانون اندیشه جوان.
- احمدی، بابک (۱۳۹۱). *مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی*، چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.
- اشتگ مولر، ولفگانگ (۱۳۷۵). «علم متعارف و انقلابهای علمی: ملاحظاتی انتقادی درباره مناظره میان کارل پوپر و توماس کوهن»، در: *دیدگاه‌ها و برهانها*، ترجمه شاپور اعتماد، تهران: نشر مرکز.
- افریت، اندرو (۱۳۸۵). *نگرش‌ها در جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه سید رحیم ابوالحسنی، تهران: نشر میزان.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۸). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری*، تهران: نشر نی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۱). *پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی*، ترجمه سید حمیدرضا حسنی، محمدتقی ایمان و سید مسعود ماجدی، تهران: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- پزشگی، محمد (۱۳۹۳). «پارادایم‌های علم: آیا علم سیاست دارای پارادایم می‌باشد؟»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال هفدهم، شماره ۶۷، صص: ۱۰۹ - ۱۳۲.
- پوپر کارل (۱۳۷۵). «معیار تعیین خصلت تجربی دستگاه‌های نظری»، در: *دیدگاه‌ها و برهانها*، ترجمه شاپور اعتماد، تهران: نشر مرکز.
- پوپر، کارل (۱۳۸۴). *اسطوره‌چارچوب*، ترجمه علی پایا، چاپ دوم، تهران: انتشارات طرح نو.
- پوپر، کارل (۱۳۹۱). *منطق اکتشاف علمی*، ترجمه سید حسین کمالی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- پوپر، کارل (۱۳۹۳). *می‌دانم که هیچ نمی‌دانم: گفت‌وگوهایی در باب سیاست، فیزیک و فلسفه*، (پرویز دستمالچی، مترجم)، چاپ ششم، تهران: نشر ققنوس.
- جکسون، پارتریک تدیوس (۱۳۹۶). *فلسفه علم در روابط بین‌الملل*، ترجمه روح‌الله طالبی آرانی، تهران: نشر مخاطب.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۵). *روش‌شناختی شناخت اندیشه‌های سیاسی*، تهران: نشر کلبه معرفت.
- چالمرز، آلن‌اف (۱۳۸۱). *چیستی علم*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: نشر سمت.
- حبیبی، رضا (۱۳۸۷). *درآمدی بر فلسفه‌ی علم*، چاپ دوم، تهران: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

- حسنوند، مظفر و اسفندیاری، مهدی (۱۳۹۷). «پوزیتیویسم؛ از احیاء تا مرگ علوم اجتماعی»، *مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات*، شماره سیزدهم، جلد ۳، صص ۱-۱۴.
- دورتیه، ژان فرانسوا (۱۳۸۲). *علوم انسانی گستره شناخت‌ها*، ترجمه مرتضی کتبی، جلال‌الدین رفیعی و ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- دیدهور، فاطمه (۱۳۸۲). «چرخه پارادایم»، *مجله تدبیر*، شماره ۱۴۲، صص ۴۷-۵۰.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۵۷). *علم چیست؟ فلسفه چیست؟*، تهران: نشر حکمت.
- سیاوشی، احسان (۱۳۸۹). «فلسفه‌ی ریاضی لاکاتوش»، *فرهنگ و اندیشه‌ی ریاضی*، دوره بیست و نهم، شماره ۴۵، صص ۵۱-۶۰.
- سیاه‌پوش، ابراهیم و شیروودی، محمدسجاد (۱۳۹۸). «سیاست از منظر هایدگر»، *فصلنامه راهبرد سیاسی*، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۲۰۵-۲۲۹.
- صادقی، رضا (۱۳۹۳). «جایگاه تجربه در پارادایم کوهن»، *پژوهش‌های فلسفی*، سال هشتم، شماره ۱۵، صص ۲۵-۴۴.
- صادقی، رضا (۱۳۹۴). *آشنایی با فلسفه علم معاصر*، تهران: انتشارات سمت.
- فایرابند، پاول (۱۳۷۵). *بر ضد روش*، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: انتشارات فکر روز.
- قضائی، سید عبدالهادی (۱۳۹۴). *پوزیتیویسم منطقی پوپر*، تهران: انتشارات پویان فرنگار.
- لیتل، دانیل (۱۳۸۸). *تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم الاجتماع*، ترجمه عبدالکریم سروش، چاپ پنجم، تهران: انتشارات صراط.
- مارکوزه، هربرت و پوپر، کارل (۱۳۸۰). *انقلاب یا اصلاح*، ترجمه هوشنگ وزیری، چاپ چهارم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- معینی‌علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵). *روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی)*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ناجی، سعید (۱۳۸۲). «لاکاتوش و معقولیت معرفت علمی»، *فصلنامه حوزه و دانشگاه*، دور نهم، شماره ۳۴، صص ۹۷-۱۲۰.

ب) منابع انگلیسی

- Aliyu, A & Bello, M. U & Kasim, R & Martin, D (2014). Positivist and Non-Positivist Paradigm in Social Science Research: Conflicting Paradigms or Perfect Partners? *Journal of Management and Sustainability*; Vol. 4, No. 3.
- Bird, A (2004). *Kuhn and Philosophy of Science in the Twentieth Century*, Department of Philosophy, Woodland Road, Bristol BS8 1TB, United Kingdom

- Chang, H (2010). The Hidden History of Phlogiston, How Philosophical Failure Can Generate Historiographical Refinement, *International Journal for Philosophy of Chemistry*, Vol. 16 (2010), No. 2, pp: 47-79.
- Cohen, T. S (2000). *The Road since Structure. Philosophical Essays, 1970–1993*, with an Autobiographical Interview, [Edited by Conant, J & Haugeland, J], Chicago, London, University of Chicago Press.
- Cuilenburg, J. V & McQuai, D (2003). "Media Policy Paradigm Shifts: Towards a New Communications Policy Paradigm", London, *European Journal of Communication*, Vol 18, Issue 2, PP: 181–207, at: <https://journals.sagepub.com/doi/10.1177/0267323103018002002>
- Fuller, S (2006). Kuhn vs Popper: The Struggle for the Soul of Science, *Canadian Journal of Sociology*, Online .at: <https://www.collier.sts.vt.edu/5306/kuhnpopper.pdf>
- Gaver, W (2012). What Should We Expect From Research Through Design? Session: *Critical Perspectives on Design*, USA: Austin, Texas.
- Holt, R. T & Richardson, J, M (1971). "Compering Paradigms in Political Science," In Robert T. Holt and John E. Turner (eds), *The Methodology of Comparative Research*, New York, Free Press.
- Kadvany, J (2001). *Imre Lakatos and the Guises of Reason*, urham: Duke University Press.
- Kuukkanen J. M (2006). *Meaning Change in the Context of Thomas S. Kuhn's Philosophy*, The University of Edinburgh.
- Lakatos, I (1970). "Falsification and the methodology of scientific research programmes", in Lakatos, I & Alan, M, eds: *Criticism and the Growth of Knowledge*, Cambridge University Press, pp: 91-197.
- Maxwell, N (1972) *Philosophy of Science: A Critique of Popper's Views on Scientific Method*, University College, London.
- Motterlini, M (2002). Reconstructing Lakatos, A reassessment of Lakatos' philosophical project and debates with Feyerband in light of the Lakatos Archive, *LSE, Carnegie Mellon University, CPN*.